

نقد و معرفی: نصرت الله رئیسی

سرگشتگی شاعر اسارت و غربت (۲)

میشوند» (ص ۵۵)

یعنی همان چیزی که باعث ارتباط و آمیزش کامل دوانسان
میشود، از نظر او تنهایی محض است. گاهی نیز بشکل کاملاً
آشکاری دلش میخواهد که بارش قدیمی (گذشته‌گرایی) و عتیقه
باشد تا بتواند او را ستایش کند:

«ای بار / بار بلند بالا / بار عتیق! (ص ۶۰)

سسی باز به تنهایی خود خواسته‌ی خویش باز میگردد:

«محبوس لحظه‌های تنهایی خویشم

محبوس لحظه‌های / تاریکی و هراس» (ص ۶۷)

و عجیب اینست که میخواهد پیام بدهد که همه تنهایی، آنهم
چه تنهایی شومی. گوئی دوست عزیزها در انقلاب گذشته همبستگی
شکوهمند توده‌ها را در مبارزه‌اشان علیه دیکتاتوری چکمه‌پوشان
ندیده و نشنیده است. گوئی ایشان هم مثل ماجراجویان و قهرمان-
گرایان، همین توده‌ها را خام و بی‌فرهنگ میدانند و لاجرم
طفیان‌شان را هم قبول ندارد، چرا که ایشان همیشه فکر کرده‌اند
که انقلاب فرهنگی باید پیش از انقلاب اجتماعی در رسد و تانوده‌ها
با فرهنگ نشوند و آگاهی کامل پیدا نکنند، هر حرکتی هم‌که
بکنند از روی همان عدم آگاهی برخاسته است. اینان یادشان میرود
که یکی از انگیزه‌های مهم انقلاب گسب آزادی برای ساختن انسان
با فرهنگ است. در غیر اینصورت باید فرشتگان بیایند و برای
ما انقلاب کنند. در اینصورت باید تاابدالابد تعلیق به‌محال‌کنیم و
منتظر بمانیم. رفقا آیا یادتان رفته که بسیاری از انسانهای با فرهنگ.

پیام شاعر در این کتاب شعر، تنهایی است. او موجودی
تنها را تصویر می‌کند که از مردم جدا افتاده است، به‌مردم بدبین
است، دل‌تنگی (نوستالژی) عمیقی به گذشته دارد، فردگرا و
انزواجو است، در دود و مه خاطرات خوش کودکی کعبه آمال
خود را می‌جوید و مثل سعدی - در کوران هجوم مقول منظری
به تحولات و انقلابات اجتماعی قرن خود ندارد، اگر هم اشاراتی
به ظلم و مبارزه می‌کند، برای اینست که ظلم را جاودانی و مبارزه
را بیهوده قلمداد کند و مردم را به انزوا و انفراد دعوت نماید. هرچای
کتاب را که بگشاییم، سندی از این خصلتهای رمانتیک غیر مبارز
را بدستمان میدهد:

«روبرویم میزی است / میز وسعت نامش / و به

روی آن تنهایی من جا دارد!

یا: «در انبساط فاجعه‌ها مردی است... / آه چه
تنهایی من! (همان صفحه)

یا «شهر همه خالی است / - این را - /
آرامش گنجشکانی... / به ما گفت (ص ۲۳)

«به شط حافظه‌ام / خزان جاری است... /
با باغ شعر من آنک / گلی نمی‌روید /» (ص ۲۷)

«گذری دارد عشق / گذری دارد، لیک / با من
این تنهایی! (ص ۲۴)

او در این تنهایی چنان غرق میشود و آن را فریضه واجب
خود می‌شمارد که بخود اجازه میدهد بگوید:

«اگر بیوسعت / چراغهای ارتباط ما / خاموش

که ملاحظه انقلابی‌اند. به اطرافتان نگاه کنید!
کلام ایلج را بیاد آورید که میگوید

«توده‌ها با غریزه انقلابی که ناشی نفرت فرو
خورده است خودبخود پراکنجته میشوند. نفرسی
که ناشی از استعمار طبقاتی است. (تقل به تقریب)
و این همان چیزی است که دوست شاعرمان در تعبیر زیبا و
رسان خود، «باخرده اخگر شبتاب خشم» بیانش کرده است همین
خشم و نفرت نشان از نوع زندگی واحدی دارد که ما را بهم پیوند می-
دهد و از تنهایی و انزوا پرتمان میکند به میدان تلاش و مبارزه‌ی
اجتماعی، بخصوص وقتی که دشمن مشترک، شناخته شده باشد
و سازمان سیاسی کارآئی بارهبری صحیح، به این انگیزتن خود
بخود، جهت ایدئولوژی و استراتژی لازم را بدهد. اگر چنین
سازمانی رسالت تاریخی خود را به انجام نرساند و توده‌ها را به
آغوش بازماندگان و وارثان نهادهای سیاسی، حقوقی و اجرائی
کهن افکند، گناه از توده‌های ملیونی مردم نیست. گناه از ناآگاهی
آنان نیست، بلکه گناه از بی کفایتی سازمانهای سیاسی است. گناه
از سوی رهبری سرزده است.

تازه این يك سرفضیه است، علاوه برخواست و تمایل مردم
به انقلاب. وجود سازمان رهبری کننده آگاه، تضاد شدید روابط
و مناسبات تولیدی و وجود شرایط عینی فشار و سرکوب، طبقه‌ی
حاکم نیز باید نتواند سلطه خود را اعمال کند. اگر نیروی حاکم
چنان قدرتی داشت که قادر شود حاکمیت خود را بر توده‌های
عصیانگر تحمیل نماید، هیچ انقلابی به ثمر نخواهد رسید.
هرگاه با این دید به تحولات اجتماعی نگاه کنیم، هیچگاه
از شکستها و سرکوبها نومیدی و هراس بدلمان راه نخواهد یافت
و همچنین از پیروزیها دچار سرگیجه از موفقیت نخواهیم شد.
بعبارت دیگر نه بی‌جهت به جامعه و روند دینامیک آن بدبین
خواهیم گشت و نه بی‌دلیل خوشبین، بلکه همواره با واقع بینی
به تحولات خواهیم نگریست.

علل روانی گرایش به رمانتیسم منفی باف و انزواجو در همین
چند نکته‌ای است که ذکر شد. بهمین دلیل است که بعد از هر
شکست، صلای نوحه و افغان از هر سو، از جانب روشنفکرانی
که به خویشتن خویش برپا میدهند و به دیگران و علل مذکور
کم بها میدهند، برمی‌خیزد و دعوت به گوشه‌گیری و گریز از درگیری
های مسئولیت بار اجتماعی، اوج می‌یابد. نگاه به تاریخ جهان، اسناد کافی برای
ایات این مدعا را در اختیارمان قرار میدهد:

الف: نهضت صوفیگری بعد از شکست اتحاد و یکپارچگی
مسلمانان - در دوران خلفای راشدین - ریشه گرفت و بعد از شکست
از مغول، گرایش عمده و غالب گردید.

ب: نهضت بودیسم، بعد از شکست مردم در مبارزه علیه نظام
کاست برهمنی، بطریق مبارزه مثبت، اوج گرفت. که خود نوعی
مبارزه منفی رمانتیک بود.

ج: نهضت دادانیسم بعد از شکست معنوی تمدن غرب، چند
صبحی رواج یافت و بشکلهای دیگری بروز کرد.

د: بعد از جنگ دوم، نهضت اتریشانیسم - که خود
نوعی رمانتیسم فلسفی است - وجهه پیدا کرد و در جوار آن سایر
مکاتب هنری رمانتیک نیز.

ه: در ایران خودمان بعد از شکست انقلاب مشروطیت، روحیه
بدبینی و انزوا فزونی یافت و بعد از شکست انقلاب دوم انواع گرایش
های رمانتیک نوع غربی باب رز شد و همه از جریان آن خبرداریم.
و: شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، همین روحیه بدبینی و گریز

از واقعیت را حتی در رده‌های بالای رهبری بوجود آورد. والی
غیرالنهاییه...

اینست که من به فریدون فریاد و هراهل فلم دیگری هشدار
میدهم که خود را از دام رمانتیسم برهانند، رمانتیسمی که حتی
زیرک ترین مارا ناخودآگاه بسوی خود می‌کشاند و از انجام وظیفه
روشنفکرانه - که همان روشنگری و افشاگری باشد - بازمان میدارد.
فریدون فریاد را به بینیم که در دام رمانتیسم گرفتار است:

«آنگ! اندوه من / و نسل... / آ / دریا /
چه وسعت خردی دارد.» (ص ۱۸)

یا :
«زمین آلوده‌ی سرماست / اینک: / - خزان /
افسانه غم‌ریز دارد، / ز پیچک های زرد و وحشی
باغ - / هوا بوی تن پائیز دارد!» (ص ۱۹)

این رمانتیسم چنان ملانکولیک است که شاعر را به عروسک‌بازی
دوران کودکی نیز سوق میدهد. آن هم در دوران ریش و سپیل تعهد:
«ولی چه لسی میداند / که قلب من / مثل
عروسک کودکیم / هنوز کوچک است.» (ص ۱۰۹)

یا :
«ومی‌خوانم / تنها و تنها و تنها، / دل‌سوز
شعله‌ور - / آوازه‌ار خاطرهام را / در خیابان‌های
دراز انزوا،» (ص ۱۲۵)

یا :
«روزهای دستبرد! / دسبردهای کودکانه‌ی
عروسکی / از کیف های عروسکی» (ص ۱۲۹)

یا :
«و مثل حسن غرابت تنهایی، / متهاجم و
نامحدود - / زیرا که دوستی نداشت کودک /
دوستی خوب.» (ص ۱۳۰)

یا :
«نمی‌دانم که چمدان قصه‌ها / خالی است /
خالیست آنقدر / که من اکنون، / چمدانی سرشار از
تنهایی دارم» (ص ۱۳۶)

یا :
«آه ای شقاوت تنهایی / ای روزهای آبی (همان
صفحه)

ندای تنهایی او هم روح خودش و هم روح خواننده شعرش را
مسموم می‌کند و او را از جمع‌گرایی به فردگرایی، از همکاری و هم‌دلی
با مردم، به گوشه‌گیری و بی‌زاری از خلق می‌کشاند، و وادارش
می‌کند بگوید:

«آری کسی مرا دوست نمی‌دارد،» (ص ۱۳۷)

یا :
«مادر! مادر! چه تنهاماند! / و می‌خندیدم! / به یکباره
به تهقه خندیدم / و همگان گفتند / او چه سنگدل
است / اما بمن چه کار / وقتی که خسته می‌شوم /
در سالهای سنگ و انتظار» (ص ۱۳۵)

همینطور که شاعر قدم بقدم پیش‌میرود و نقلاً میکند تا از باطلاق
تنهایی و انزوا رمانتیک به‌درآید، بیشتر به لجه آن گرفتار می‌آید:
«و جهان تنهاست... / و جهان خالی از بزرگ
فریاد دستهای من / چه تنهاست!» (ص ۱۴۹)

او به میان گرداب خود بینی و خود پرستی سقوط کرده است.
منتها سولیسیسم اوفقط ذهنی است و بی‌شک به عمل درنیامده است.

بهمین دلیل شاعر ممکن است این سخن مرا سوء تعبیر کند و فریاد سر دهد که «ای بابا توهم که از رنج و درد من خبر نداری و نمک به زخمان میپاشی.»

باید بگویم: دوست عزیز، اکثریت مردم پیرامون تو رنج میبرند. رنج چیزی انحصاری نیست. اگرچه اینروزها نظاهر به رنج بردن نوعی ژست انقلابی شده است، آنهم به شکلی که بسیار وقیحانه این واقعیت را در مورد اکثریت مردم انکار می کنند و همه را بجز خود، راحت طلب و خوش خورده و خوش خوابیده و انگل اجتماع معرفی می نمایند. تنها معیارشان هم قیاس به نفس است: «هرکس مثل من نیست انگل اجتماع است.»

برای این مشکل هم يك اصل حاضر و آماده داریم: «هرکس تولید نمی کند انگل اجتماع است» «تولید هم دو نوع است، تولید مادی (کالا)، تولید معنوی (علم، هنر، فلسفه)». اگر این را نادیده بگیریم، نود درصد خدمتگزاران بشر و انقلابیون واقعی، انگل اجتماع خواهند شد. در انصورت مسیح انگل اجتماع بوده. امام محمد غزالی هم. مولوی (نگفته ی کسروی) انگل اجتماع بوده مارکس هم. داستایوسکی انگل اجتماع بوده، مانوتسه تونگ هم، زیرا کار بدی و تولید کالائی نداشته اند، بلکه کار ذهنی و تولید فرهنگ معنوی داشته اند. اینهم از عوارض چپ روی، یعنی همان بیماری کودکانه است که همه ظاهرا با آن آشنایند.

اشتباه فریدون فریاد هم در همین جا ریشه دارد که فکر میکند فقط اوست که رنج برده و ناکامی کشیده و زجر دیده است. دیگران از نظر او، همه از زور خوشبختی و رفاه و سعادت، بی احساسند و قدر دوستی او را نمی دانند.

رمانتیسیم مبتلا به فریدون فریاد، به شکل های سمبولیسیم - نه سمبول سازی - سور رئالیسم، گذشته گرایی، و رباتیسم و غیر ظهور و بروز می کند که برای هر کدام شاهد مثالی ذکر کرده ایم:

«به روی خط مرعابی
بارانی از آواز دریا» (ص ۲۲)
سور رئالیسم این قطعه با دو ترکیب «خط مرعابی» و «آواز دریا» ساخته میشود و دنباله قطعه آنرا تکمیل می کند:
«آواز داوودی
از مزامیر گل آبی» (ص ۲۴)

«روپای روشن پاکم / تابوت گیسوی کابوسگونش / شد!» (ص ۲۹)

«با هیبت کلاغ / بر سنگ سنگ مدیج قربانی / من / جست می زدم، (ص ۴۰)

«آنگاه جستی زدم / من بر خطوط خط خطی واحد ...» (ص ۴۳)

گاهی هم به قهرمان گرایی و یا فاشیسم روی می آورد تا شاید راه نجاتی بیابد. راه نجاتی از همان نوع که نیچه و هیتلر دنبالش بودند.

«میلاد تخمه های شکفت / شگرف، / بر سر (ص ۵۹)

توموسائی / عصای معجزه ات را بر زمین بیفتن / تا شعر / شفاعتی / کند مارا. (ص ۷۱)

یا : « تو ظهور کرده ای / تو ظهور کرده ای. (ص ۷۱)

یا : « آه ای درخت توت! / ای زن! (ص ۹۲).

یا : « هنوز / در حوض روز / ماهیان ... تو رابه بازی کودکانه ای سلام میدهند، (ص ۹۴)

در شعر فریدون فریاد، هرچه بیشتر کاوش کنیم، بیشتر به زبان فراتر از واقعیت او میرسیم. زبانی که از شدت تکرار تصاویر و هجاها، انسان را به سرسام مبتلا می کند.

جهان بینی شاعر، باز هم با استناد به اشعارش، ایده آلیستی است، وجه دلیلی واضحتر از رمانتیک بودن او، میتواند این مطلب را باز نماید:

« لحظه، لحظه ای رهائیست، تجرید و رویا، لحظه، لحظه ای پیوند با هر چه ناممکن و سخت است، کوبیدن کوه اشراق - رسیدن به اوج نجابت، نجات و رهایی اینک، اسالت به میعاد میاید. (ص ۹۶)

کلمات تجرید، رویا، اشراق، نجات، نجابت، میعاد کلماتی هستند که در فلسفه های پندار گرایانه بکار میروند و خود ربا خود میخواهند به اثبات برسانند.

اخلاق اوهم، اخلاقی کاسبکارانه است. اخلاقی که وابسته و برخاسته از همین جهان نگری است:

« نفرت را آشکاره مکن / هم دوستی ات را / که خلاق تورا بازی مابه کنند. (ص ۹۵)

این یعنی محافظه کاری، یعنی میانه روی نه اهل این سو، نه آن سو.

یا : « خاک بوده ایم / خاکیم / چنان چون / خلقت انسانیمان / در ابتدای خلقت، / از ازل! (ص ۱۰۳)

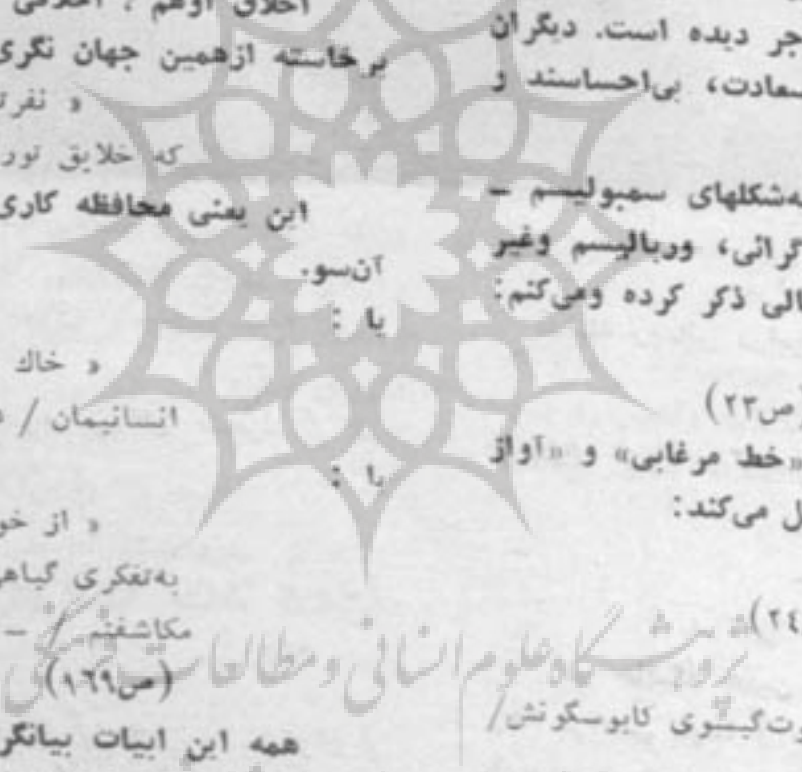
یا : « از خوابهای آدمیم / عروج می کنم، / و ناگاه / به تفکری گیاهی و حیوانی / دست می یابم / و بر اوج مکاشفتم - حیران ورها، / از هوش می روم، (ص ۱۰۶)

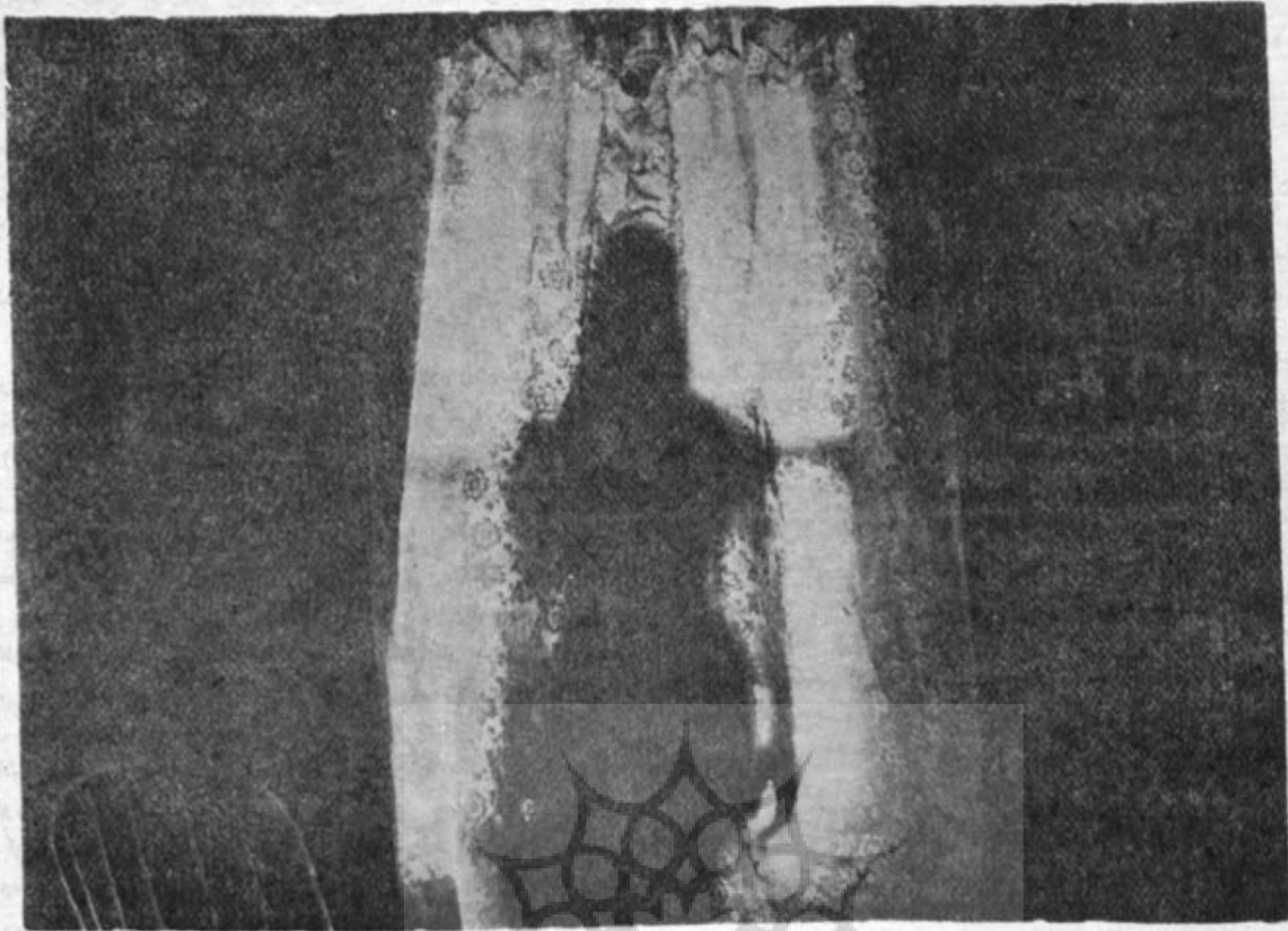
همه این ابیات بیانگر فلسفه پندار گرایانه او در خلاقیت ذهنی است میباشند و آنهمه غم و اندوه و گذشته گرایی و انزوا منشی صوفیانه نیز، از همین فلسفه منشاء می گیرند.

شاعر در بسیاری از اشعارش شدت تحت تاثیر شاملو است. خود در شعری بلند که به شاملو تقدیم شده و از شاملو قهرمانی خداگونه ساخته، این تاثیر پذیری را آشکار می کند، بسا اینحال از شاعرانی دیگر مثل رضا براهنی، فروغ فرخزاد، منوچهر آشنی، هایکو (شعر کوتاه ژاپنی) رابرت بلائی نیز مستقیما توشه هائی برگرفته است.

اینکه انسان هرچه آموخته، از دیگران بوام گرفته، شکی نیست، ولی اینکه در آفرینش، هنری، علمی و فلسفی نیز فقط به تکرار گفته های دیگران و پیروی کورکورانه از آنها پردازیم مساله ای دیگر است. مساله ای که در صورت غالب شدن بسر تفکر بشر، او را همچنان در دوران غارنشینی نگاه میداشت.

« ماه در محاق نشسته است» (ص ۵) مهدی رضائی در کتاب شعر «سقوط ستاره ها» نیز می-





گوید :

«مرا به چراغ‌نگاهی / مهمان کن ، (ص ۱۵)

بدالله رویانی در این باره می‌گوید :

«مرا به فتح مادگیات دعوت کن.

فریدون فریاد می‌گوید :

«چشمان کهربائی سبوت

چمن سوخته است ، / در آفتاب غروب ،

بدرکامل زیبایی است / زیر مقنعه‌ی مهتاب (ص ۵۱)

رضا براهنی بارها و بارها بکار رفته‌اند .

فریدون می‌گوید :

قناری نوازش دستم / نمی‌خواند (ص ۵۲)

همین مضمون را رابرت بلای چنین بکار

میبرد - اما با روحیه‌ای شادی جو:

«برندگان ظریفی / در تزه‌های دستان / می-

خوانند «

فریدون می‌گوید :

«مادیان دانش تو / از کدام آبشخور آب

خورده است (ص ۶۸)

که کلمات مادیان ، آبشخور ، آب خورده است ، مارابیاد

کتاب شعر «دیدار در فلق» ، «اتسی» می‌اندازند ، با آن‌همه مادیانها و آبشخورهایشان .

یا :

«که خیال فریش نیست / خیال افسونیش

نیز . (ص ۷۳)

«مه در محاق نشسته است.»

فریدون فریاد می‌گوید :

«دسته دسته / انبوه مردگان متحرک / در

گذرند / (ص ۱۶)

شاملو می‌گوید :

«از صدا افتاده تار و کمانچه / مرده می‌برن /

کوچه به کوچه»

فریدون می‌گوید :

«زمین آلوده سرماست / اینک : / - خزان /

افسانه غم ریز دارد. / (ص ۱۹)

فروغ می‌گوید :

«کاش چون پائیز ... ملال انگیز بودم»

فریدون می‌گوید :

«سحرک بردمید و / لانه گرفت: / جوجه زرد

نور / به خانه ما

سهراب سپهری همین مضمون را در شعر «جوجه‌نور» بسیار

تجربا تر بیان می‌کند .

فریدون می‌گوید :

«گذری دارا عشق / همچو سبزینه درآوند

سرخس . (ص ۳۵)

شاعر می‌گوید :

«همچو سبزینه درآوند گیاه»

گاهی اوقات این شباهتها اندکی کمتر میشود و لسی‌با

اینهمه قابل تشخیص‌اند:

« تو از پس درخویش / زاده شده‌ای . ص ۷۲-۷۳ »

« شب‌ها / شبانه‌هایت را / من خوانم / تا بلکه / واژه‌ها مددی کنند (ص ۷۷) »
« خود بدینگونه » ، (ص ۸۶)

کسی که خواهر دریا و / آفتاب و آب و علف / بود (ص ۹۰)

خود اگر چه / از اینگونه کسان و همگسان / (ص ۹۷)

« خود اگر چه » (ص ۱۱۱)

« هم از آن پیشتر / آفتاب بوده است . (ص ۱۷۵) »

که همگی تعبیر ، ترکیبها و عباراتی هستند که مهر و نشان شعر شاملو را بر خود دارند . تنها فرقیان اینست که شعر شاملو ، انسان را به نویدی دعوت نمی‌کند ، ولی فریدون رحیمی (فریاد) این کار را انجام میدهد .

خوبست که آقای فریدون فریاد ، نه فقط در این مورد ، - یعنی طرز استفاده از کلام - بلکه در جهان بینی نیز ، شاملوگرائی خود را کامل کند و لااقل شاکرد خلفی برای او باشد . وگرنه چه سود که ما در حرف کسی را نباید کنیم و در عمل با او همدمی نداشته باشیم .

بروتوس ، سناتور رومی گفت : « ژولیوس سزار عزیزاست اما رم عزیز تر است » فکر نکنم شاملو غیر از این نظری داشته باشد : (شاملو عزیز است ، اما مردم عزیزترند .) ، زیرا خود شاملو عمری است برای آنان می‌نویسد و می‌ذید . دایزبزدگی شاملو نیز در همین چاست .

گذشته را فقط برای تکرار نکردنش باید بررسی کرد ، نه اینکه به آن آویخت ، دوست عزیز ، حال را دریاب و تغییرش بده تا آینده نیز از آن تو و دوستانت باشد . همانهاکه اکنون کودکان نوجوانان مردعنند .

« آیا ما اطلاع داریم که قرآن پر خاشکرا نقلابی ، در چهارصد آیه ، دستور مبارزه با ظلم و استعمار را میدهد . (ص ۳-۴) »
اما نویسنده نه ذکری از آیات می‌کند و نه لااقل خطوط کلی این آیات را باز می‌گوید .

« معاویه با کثیفترین نمونه استعمار سیاه ، .. با نقشه‌های خائنانه‌ی عجیبی زمامداری اسلامی را قبضه نمود ... در عصر حاضر ، دین سازان قرن امم و مزدوران کثیف و ننگین استعمار به تکرار همین اوهام در بین اجتماعات اسلامی پرداخته‌اند . » (ص ۱۰-۱۱)

باز هم نویسنده نه از استعمار سیاه تعریفی می‌دهد و نه نقشه‌های خائنانه معاویه و دین سازان جدید را افشا می‌کند . فقط کلی و اجمالی از موضوع بی‌گلدرد .

« برای ارضاء (غریبه غربزدگی) - که مقصود نویسنده غریزه غربزدگی است - آن دسته از غربزدگان . »

از کی نا حالا غربزدگی هم جزو فرایز طبیعی شده است که کسی از روانشناسان بنام جهان (شرق و غرب) از آن ذکری نکرده‌اند . در جای دیگر همین‌گونه بی‌توجهی نسبت به جمله‌سازی در نتیجه مشاهده می‌کنیم :

« آیا در انتخابات طبیعی ، طبق قانون (انتخابات اصلح) می‌بایست شخص دانشمندتر ... سراز صندوق بیرون آورد » (ص ۱۹)

که البته مقصود نویسنده اینست که اگر انتخابات بی‌شیله و بیله انجام بگیرد شخص شایسته تر از طرف مردم بیشترین‌دای را در صندوق انتخاباتی خواهد آورد ، و این طبق اصلح رفایت آزاد انجام می‌گیرد و ربطی به قانون «انتخاب اصلح» داروین ندارد .

« بزرگترین رامتگر بزم توحید ، ای علیه السلام است . » (ص ۲۲)

من نمی‌دانستم که علی بن ابی‌طالب ، زبانم لال ، از دامشگری سورشته داشته است وگرنه سعی می‌کردم اطلاعاتم را در این زمینه کامل کنم .

« شاید هم مردم مسلمان نمی‌دانند که پی بردن به اسرار زندگی خفاش چه نقش موثری در پیشرفت علم و دانش روز دارد . » (ص ۲۰)

نویسنده باز هم ذکری از اسرار زندگی خفاش و علم جدید و خطبه ۱۴ نهج البلاغه نمی‌کند و دقیقاً ذکر ی از آن روابط میان نمی‌آورد . این نقیصه در تمام آناری که اسلام شناسان خودی درباره اسلام نوشته‌اند وجود دارد ، و تنها اسلام شناسان غربی و اسلام شناسان کمونیست ، با ذکر دلیل ، ارائه سند ، تحلیل منطقی جزء به جزء اسلام خدمت کرده‌اند : خودیها مورد مصداق این شعر سعدی‌اند که :

گرتو قرآن بر این نمط خوانی
ببری رونق مسلمانی

خوبست که مسلمانان آگاه و بی‌سرو شیوه تحقیق علمی رایش گیرند و استناد به آثار نویسندگان اسلامی و غیر اسلامی سدر باره اسلام - و ذکر اسناد تاریخی را با هم بیامیزند ، تا کارشان برود فرهنگی پیدا کند و کلی و تجربیدی نباشد ، بلکه علمی و تحلیلی باشد .



نام اثر : اسلام و سیاست
نام مولف : احمد باقریان
نام ناشر : انتشارات پایدار
بها : ۲۰ ریال

کتابچه‌ای که این خصوصیات را دارد ، کوشیده است تا رابطه‌ی اسلام و سیاست را نمایاند ، اما فقط به ذکر ایسن نکته اکتفا کرده است که اسلام با سیاست ارتباط مستقیم دارد . نه سندی و نه نمونه تاریخی‌ای :